

بازخوانی هویت قومی و نژادی از دیدگاه آنتونی گیدنز

علی قائدی باردهی*

ولی‌الله نصیری**

چکیده

هویت، قومیت و نژاد از جمله مفاهیم کلیدی در حوزه جامعه‌شناسی معاصر به شمار می‌روند که هر یک به نوعی بازتابی از تمایزهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی میان گروه‌های انسانی هستند. این مقاله با رویکردی تحلیلی و برساخت‌گرایانه، به تبیین این مفاهیم و نسبت آن‌ها با سازوکارهای قدرت، بازاندیشی و نابرابری می‌پردازد. در بخش نخست، هویت به عنوان سازه‌ای اجتماعی و انعطاف‌پذیر معرفی می‌شود که در تعامل با دیگران و از طریق فرایند همانندسازی شکل می‌گیرد. در ادامه، قومیت به عنوان برساخته‌ای فرهنگی و تاریخی بررسی شده و نژاد به مثابه یک مفهوم اجتماعی - سیاسی، نه زیستی، تحلیل می‌شود که در زمینه‌های تبعیض و سلطه نقش ایفا می‌کند. بخش دوم مقاله به مرور دیدگاه نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر از جمله مارکس، دورکیم، وبر و به‌ویژه آنتونی گیدنز اختصاص دارد. گیدنز با طرح نظریه ساخت‌یابی و تأکید بر دوگانگی عاملیت و ساختار، چارچوبی تحلیلی برای فهم پویای نژاد و قومیت ارائه می‌دهد. او با مفاهیمی چون نژادسازی، قوم‌مداری، انسداد گروهی و مدل‌های ادغام قومی، تبیینی جامع از چگونگی شکل‌گیری تعارضات قومی و راهکارهای تقلیل آن‌ها ارائه می‌کند. نتایج مقاله نشان می‌دهد که درک مفاهیم هویت، قومیت و نژاد نیازمند رویکردی چندسطحی، انتقادی و بازاندیشانه است که بتواند درک ما از نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی را تعمیق بخشیده و زمینه‌ساز سیاست‌گذاری‌های عادلانه‌تر در جوامع متکثر گردد.

*کارشناسی ارشد ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه شهرکرد. ایران. ali2345ghaedi@gmail.com

**استادیار ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه شهرکرد. ایران. nasiri@sku.ac.ir

کلید واژگان: هویت، قومیت، نژاد، آنتونی گیدنز، نژادپرستی، قوم‌مداری، جامعه‌شناسی مدرن

مقدمه

در جهان کنونی، مقولات «هویت قومی» و «نژادی» بیش از پیش مورد توجه اندیشمندان جامعه‌شناسی بوده‌است؛ زیرا عواملی مانند تحولات فرهنگی، مهاجرت‌های گسترده، و تنش‌های ناشی از تفاوت‌های هویتی، ساختارهای سنتی فهم هویت را به گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند. به عبارت دیگر تحولات گسترده در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان معاصر، توجه نظریه‌پردازان علوم اجتماعی را به مسئله‌ی هویت قومی و نژادی معطوف ساخته است. این مفاهیم که در گذشته اغلب در چارچوب‌های ایستا و ذات‌گرایانه تحلیل می‌شدند، اکنون در پرتو نظریه‌های جدیدی چون نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز، بازخوانی می‌شوند.

آنتونی گیدنز، از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان معاصر، با ارائه نظریه ساخت‌یابی، تلاش کرده است نگاهی پویا و فرآیندمحور به مقوله‌ی هویت ارائه دهد. گیدنز، با تأکید بر نقش ساختار و عاملیت در بازتولید و تحول هویت‌های اجتماعی، بر آن است که هویت قومی و نژادی نه امری ایستا و ذات‌گرا، بلکه پدیده‌ای اجتماعی، تاریخی و پیوسته در حال بازسازی است.

گیدنز با طرح مفهوم «ساخت‌یابی (structuration)»، تلاش می‌کند تا دوگانه‌ی سنتی ساختار و عاملیت را در فهم پدیده‌های اجتماعی از جمله هویت، درهم بشکند و جایگزینی مفهومی ارائه دهد که پویایی و بازتولید مستمر هویت را در تعامل میان کنشگران و ساختارهای اجتماعی نشان دهد (Giddens, 1984: 45).

از نظر گیدنز، هویت قومی و نژادی صرفاً بازتاب ویژگی‌های طبیعی یا تاریخی نیست، بلکه در فرآیندهای اجتماعی و تعاملات روزمره‌ی کنشگران، بازتولید می‌شود. وی در آثار خود، بر این نکته تأکید دارد که مدرنیته با ویژگی‌هایی همچون گسترش تأمل‌پذیری، گسست از سنت، و گسترش نهادهای جهانی‌شده، زمینه‌های نوینی برای

شکل‌گیری و بازتعریف هویت‌های قومی و نژادی فراهم می‌آورد (Giddens, 1991: 134).

در پژوهش حاضر ابتدا مفاهیم هویت، قومیت و نژاد تعریف شده و سپس با مرور خیلی کوتاه نظریات مختلف درباره قومیت به بازخوانی مفاهیم هویت قومی و نژادی با تکیه بر چارچوب نظری گیدنز، پرداخته شده و نشان داده شده که این هویت‌ها چگونه در بستر تحولات مدرن، تحت تأثیر فرآیندهای جهانی‌شدن، سیاست‌های هویتی، و بازاندیشی کنشگران اجتماعی، شکل می‌گیرند و دگرگون می‌شوند. در این مسیر، مفاهیمی همچون ساخت‌یابی، بازتابندگی (reflexivity)، و نظم مدرن، به‌عنوان مفاهیم کلیدی در تحلیل گیدنز، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

روش پژوهش

در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای - نقدی توصیفی استفاده شده است. بعد از جمع‌آوری مطالب و طبقه‌بندی و تفکیک هر یک از مطالب با استفاده از نظرات گوناگون در حوزه نژاد و نیز قومیت و مطالعه دیدگاه آنتونی گیدنز، به نقد و بررسی آن مطالب پرداخته شده است. توضیح بیشتر اینکه در این پژوهش در قسمت‌هایی از ورود به جزئیات پرهیز شده و صرفاً رویکردهای آن قسمت از دیدگاه‌ها که مرتبط با پژوهش بوده‌اند، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

علی‌رغم پژوهش‌های فراوانی که در زمینه قومیت و نژاد و نقش آن‌ها صورت گرفته‌است؛ اما هیچ کدام از آنها به‌طور خاص به نظریات آنتونی گیدنز در برداشت از این مفاهیم نپرداخته‌اند. جسته و گریخته، پژوهش‌هایی صورت گرفته که برخی جزئی و برخی به صورت کلی به مطالعه موردی از دیدگاه گیدنز پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با تأکیدی که بر دیدگاه گیدنز از قومیت و نژاد دارد، در آن سعی شده است تا هر یک از این مؤلفه‌ها را واکاوی کرده و خوانش گیدنز از این مفاهیم را در جهان کنونی مورد بررسی قرار دهد.

مفهوم هویت، قومیت و نژاد

۱. هویت

هویت (Identity) به درک و برداشت فرد از خود و نیز تعلق او به گروه‌ها و نقش‌های اجتماعی اشاره دارد. هویت با پرسش‌هایی از قبیل «چه کسی هستیم»، «به کجا تعلق داریم» و «چگونه خود را در رابطه با دیگران تعریف می‌کنیم» انسان را مواجه می‌سازد. هویت انواعی دارد که عبارت‌اند از؛ فردی، اجتماعی، فرهنگی و قومی و ملی. گفته شده که هویت برساخته‌ای اجتماعی است. هویت ذاتی یا اکتسابی نیست؛ بلکه ساخته شده و در تعامل با دیگران دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. همچنین هویت را با احساس تعلق توأم دانسته‌اند. همچنین هویت تفاوت‌ها را نیز مشخص می‌سازد. چون هویت اکتسابی و آموختنی است پس در این صورت انعطاف‌پذیر نیز است (ابراکرمبی، ۱۳۹۶: ۲۴).

با ذکر این ویژگی‌ها روشن می‌شود علی‌رغم آنکه در زندگی روزمره افراد هویت را مقوله‌ای انتسابی می‌دانند، در جامعه‌شناسی عقیده بر آن است که هویت اکتسابی و تغییرپذیر بوده و روابط اجتماعی و تعاملات فردی آن را شکل می‌دهند. احساس افراد نسبت به اینکه چه کسی هستند به شکل جدایی‌ناپذیر به احساس تعلق‌شان با یک پدیده اجتماعی مرتبط است. گروه‌های اجتماعی با اجبار اعضای آن به داشتن ظاهر یکنواخت، در پی تقویت احساس هویت مشترک هستند. همچنین استفاده از نمادها نیز احساس تعلق را تشدید می‌کند. در واقع نمادها در خدمت ساختن هویت‌ها و نشانه آن‌ها هستند؛ چون انسان‌ها قدرت تخیل دارند. تخیل، وهم و خیال‌پردازی جنبه‌های مهم و در عین حال ناشناخته زندگی روزمره آدمیان هستند (همان، ۳۸).

یکی از مهم‌ترین نظریات درباره هویت، توسط اریک اریکسون مطرح شده است. وی معتقد است هویت از دوره نوجوانی شکل می‌گیرد و مهم‌ترین آزمایش اصلی روانی اجتماعی دوران نوجوانی هویت است (رایس، ۱۴۰۰: ۲۹۶).

اریکسون معتقد بود در نوجوانی با افزایش انرژی و همچنین به واسطه توقعات و تعارضات اجتماعی تازه، نوجوان آشفته و گیج است. وی بر آن بود که نخستین تکلیف نوجوان، ایجاد حس جدیدی از هویت من است. به عبارت دیگر این احساس که چه کسی است و نیز جایگاهش به منزله یک فرد در نظام اجتماعی برای نوجوان مهم است. برای مفهوم هویت‌یابی و شکل‌گیری آن توجه به این نکته مهم است که این فرایند در تمام دوره زندگی ادامه دارد و این امر تا حدودی با همانندسازی شکل می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت هویت هر شخص تا حدی ترکیبی از همانندسازی‌های نسبی و گوناگون است (کرین، ۱۴۰۱: ۴۵۸).

۲. قومیت

در تعریف قومیت آمده است که این واژه از واژه *ethnos* یونانی نشأت می‌گیرد که در اصل دارای معنی بت‌پرست یا کافر است. این مفهوم در این معنا در انگلیسی از قرن چهاردهم تا میانه قرن نوزدهم استفاده می‌شد. در جامعه‌شناسی، قومیت به هویت نژادی، زبانی یا ملی (چه درک شده و چه واقعی) مشترک گروهی اجتماعی اشاره می‌کند. قومیت اشکال زیادی از هویت جمعی شامل اشکال فرهنگی، دینی، ملی و خرده فرهنگی را ادغام می‌کند (فیوشت و ریستا، ۱۳۹۷: ۲۳۷).

در تعریف دیگر برای این واژه آمده است که قوم عموماً به یک گروه جمعیتی است که دارای یک نام باشند و خود را از یک اصل می‌دانند و از سنت فرهنگی مشترکی سرچشمه گرفته‌اند. فرهنگی که ادعا دارد متعلق به یک زبان، یک سرزمین و یک تاریخ واحد است (کلودیویور، ۱۴۰۰: ۲۵).

اصطلاح قومیت برای معنادار کردن نوع ویژه‌ای از تفاوت‌های فرهنگی مورد استفاده قرار گرفت؛ ولی مجموعه معناهای تقریباً گوناگونی را به خود گرفت. آنچه تاریخ کوتاه این اصطلاح نشان می‌دهد این است که قومیت معناهای چندگانه‌ای در بر دارد (مالشویچ، ۱۳۹۹: ۱۳).

قومیت با ایدئولوژی تباری نیز همانندی دارد؛ زیرا برخاستگاه شخص به عنوان بخشی از هویت اجتماعی‌اش تاکید دارد. هر جامعه‌ای حاصل یک فرایند تاریخی طولانی و متنوع بوده است. انسان‌ها اعم از باسواد و بی‌سواد به این فرایند طولانی و متنوع آگاهی دارند و آگاهی به گذشته گروه غالباً برای اعتباردهی به حال آن عمل می‌کند. مفاهیم تاریخی در جهت برانگیختن وفاداری گروهی، میهن‌پرستی، وفاداری به سازمان‌هایی چون ارتش و سازمان مذهبی به کار می‌روند. یکی از ویژگی‌های مشترک و اسفبار جوامع چند قومی کاربرد رده‌های قومی برای محدود ساختن دسترسی به منابع و یا مشارکت کامل در تصمیم‌گیری سیاسی است این فراگرد را آشکارتر از همه در جایی می‌توان دید که اعضای گروه مسلط بر جامعه در مورد رویه‌های قومی دیگر تبعیض قائل می‌شوند (بیتس و پلاگ، ۱۳۹۲: ۵۵۳).

۳. نژاد

مفهوم «نژاد» یکی از پیچیده‌ترین، بحث‌برانگیزترین و در عین حال تاریخی‌ترین مفاهیم در علوم اجتماعی، زیست‌شناسی و فلسفه است. نژاد در ساده‌ترین شکل خود به طبقه‌بندی انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های فیزیکی ارثی، به‌ویژه رنگ پوست، ساختار چهره، و نوع مو اشاره دارد. با این حال، این تعریف در دهه‌های اخیر، هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی به‌شدت مورد نقد و بازنگری قرار گرفته است.

در دوران پیشامدرن انسان‌ها بر اساس طبقه اجتماعی، زبان، مذهب و غیره دسته بندی می‌شدند و تقسیم بندی‌های نژادی وجود نداشت. نژاد - این ایده که تفاوت‌های زیستی ذاتی وجود دارد یک مفهوم مدرن است. اگرچه واژه «نژاد» در انتهای قرن پانزدهم وارد واژگان اروپایی شد؛ اما در قرن نوزدهم بود که به عنوان مقوله‌ای علمی به شمار آمد (Wiewiorka, 1995: 2). فردریکسون معتقد است مفهوم مدرن نژاد که به وسیله ویژگی‌های فیزیکی اول از همه رنگ پوست به عنوان انواع انسان پایه طبقه‌بندی شد، تا قرن هجدهم اختراع نشده بود (Fredrickson, 2003: 53).

اگرچه امروزه علم ژنتیک به اثبات رسانده است که همه انسان‌ها ساختار ژنتیکی مشابه و نزدیک به همی دارند؛ اما نژاد پرستی یا تبعیض نژادی به مثابه یک گرایش اجتماعی - سیاسی به اشکال مختلف در جوامع گوناگون وجود دارد. اصطلاح «نژادپرستی» تا قرن بیستم، در فاصله جنگ‌های اول و دوم جهانی، وضع نشده بود. کاربرد گسترده آن پایان جنگ دوم جهانی و پیدایش هراس و وحشت حاصل از تجربه تاریخی نازیسم باز می‌گردد. (Wieviorka, 1995: 2) بروس کوئن نژادپرستی را یکی از قدرتمندترین و مخرب‌ترین اشکال تبعیض می‌داند که برحسب آن یک گروه نژادی خود را برتر از گروه‌های نژادی دیگر تلقی می‌کند (کوئن، ۱۳۸۰: ۳۴۹). میشل ویویورکا، جامعه‌شناس فرانسوی در مقدمه کتاب صحنه نژادپرستی، پدیده نژادپرستی را محصول ترکیب منطق تحقیر و منطق فرق گذاری می‌داند (Wieviorka, 1995: xv)

قومیت از دیدگاه دیگران

کارل مارکس هرگز نوشته‌ای جداگانه درباره روابط قومی ننوشت؛ اما با مطالعه آثار وی نظرات جامع او درباره قومیت دیده می‌شود. در نظرات او سه درون مایه اصلی که به شدت به هم پیوسته‌اند و نظریه قومیت مارکس پیرامون آن‌ها شکل گرفته است، دیده می‌شود که عبارت‌اند از تقدم زیربناهای اقتصادی بر روبناهای فرهنگی و بنابراین روبناهای قومی؛ خاص‌گرایی قومی به مثابه مانعی در برابر پیشرفت جهانی بشریت به طور کلی؛ غلبه تاریخی مبارزه طبقاتی بر هویت قومی است (مالشویچ، ۱۳۹۹: ۳۳).

امیل دورکیم نیز در باب قومیت نظریه‌ای مستقیم نداشته و در مطالعه آثار متعددش به آن پی برد. به طور مختصر می‌توان نظرات وی اینگونه تشریح کرد؛ در تحلیل جامعه‌شناختی امیل دورکیم، قومیت، هرچند ممکن است به عنوان بقایایی از دوران‌های پیشین تلقی شود، اما از توانایی قابل توجهی برای ادغام و همگرایی گروهی و همچنین برانگیختن روحیات اجتماعی برخوردار است. دورکیم با تأکید بر اهمیت ادغام اجتماعی، همبستگی صرفاً مکانیکی جوامع را در مقایسه با وضعیت‌های نابسامان، کمتر مطلوب می‌دانست و به جای آن، شرایط ادغام اجتماعی را برای انسجام پایدار جامعه

حیاتی تلقی می‌کرد. دورکیم همچنین در تحلیل عقاید و مناسک مذهبی، آن‌ها را به عنوان نیرویی قدرتمند در جهت همگرایی اخلاقی جامعه معرفی می‌کرد. از منظر او، مذهب پدیده‌ای ذاتاً جمعی است که جامعه از طریق آن، موجودیت و ارزش‌های خود را ستایش می‌کند. دورکیم توتمیسم را به عنوان ابتدایی‌ترین شکل سنت مذهبی شناسایی نمود و استدلال کرد که اصول بنیادین آن، فارغ از پیچیدگی‌های هر دین خاص، قابلیت تعمیم به سایر نظام‌های اعتقادی را دارا است. مذهب، که در درجه اول به عنوان نیروی اجتماعی حافظ پیوندهای درونی جامعه عمل می‌کند، به مثابه قدرتی جهان‌شمول و بی‌همتا تلقی می‌شود که نقشی مشابه را هم در جوامع "ابتدایی" و هم در جوامع مدرن ایفا می‌کند. دورکیم معتقد بود که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از نیاز به بازتأیید دوره‌ای احساسات و اندیشه‌های جمعی که یگانگی و هویت آن را تعریف می‌کنند، بپرهیزد. در این چارچوب، هویت قومی از طریق تأیید مجدد این احساسات و اندیشه‌های جمعی، و به عبارت دیگر، از طریق ایجاد نوعی خودآگاهی جمعی، حفظ و تقویت می‌شود. کارکرد بنیادین جوامع قومی در قدرت هنجاری آن‌ها نهفته است؛ عضویت در گروه، پارامترهای رفتار اجتماعی و در نتیجه اخلاقی را تعیین می‌کند. گروه‌های قومی موجب یگانگی ارزش‌های اخلاقی هستند که این امر از طریق مشارکت فعال در مناسک گروهی حاصل می‌آید. به تعبیر دورکیم، افراد از طریق ابراز هم‌صدا، کاربرد واژگان مشترک و اتخاذ ژست‌های مشابه، به وحدتی دست یافته و توافقی را تجربه می‌کنند. در نتیجه، به یمن این همسانی در کنش‌ها، گروه اجتماعی به احساس هویت دست یافته و بدین‌سان، موجودیت می‌یابد. از این رو، برای بقای قومیت، بازتأیید دوره‌ای و منظم نمادهای قومی امری ضروری است. در این دیدگاه، تفاوت ماهوی میان نمادها و مناسک مذهبی آشکار، با نمادها و مناسک عرفی و ملی وجود ندارد؛ بزرگداشت یاد قهرمانان ملی یا پیکارهای تاریخی، کارکردی مشابه مراسمی دارد که یهودیان برای یادبود خروج از مصر یا مسیحیان برای پاسداشت مصلوب شدن مسیح برگزار می‌کنند. چنانچه این نمادها از طریق مناسک و آیین‌ها به طور مستمر

مورد تأکید و بازتأیید قرار نگیرند، هویت (قومی) رو به زوال نهاده و نظام اخلاقی جامعه متزلزل خواهد شد (همان، ۴۰).

ماکس وبر، پدر جامعه‌شناسی، با نگاهی عمیق و جامع به پدیده قومیت پرداخته است. نظریه او، که بر پایه روابط قومی بنا شده، نه تنها گزارشی اصیل و نظام‌مند از قومیت ارائه می‌دهد، بلکه همچنان به عنوان چارچوبی تبیینی قدرتمند در تحلیل جامعه‌شناختی روابط قومی مورد استفاده قرار می‌گیرد. وبر چهار اصل بنیادین را در نظریه قومیت خود معرفی می‌کند: منزلت اجتماعی: قومیت به عنوان شکلی از منزلت اجتماعی عمل می‌کند که بر جایگاه فرد در سلسله مراتب اجتماعی تأثیر می‌گذارد. انحصار اجتماعی: قومیت دستورالعمل‌هایی را برای ایجاد انحصار اجتماعی فراهم می‌آورد که از طریق آن، گروه‌های قومی می‌توانند دسترسی به منابع و فرصت‌ها را برای اعضای خود محدود کنند. ساماندهی اجتماعی: قومیت اشکال متنوعی از ساماندهی اجتماعی را در بر می‌گیرد که از طریق آن، گروه‌های قومی ساختارها و هویت‌های جمعی خود را شکل می‌دهند. بسیج سیاسی: قومیت ابزاری قدرتمند برای بسیج سیاسی است که می‌تواند گروه‌های قومی را برای دستیابی به اهداف سیاسی مشترک متحد کند. از دیدگاه وبر، گروه قومی گروهی انسانی است که بر پایه عقیده به نیای مشترک شکل می‌گیرد. این عقیده می‌تواند ناشی از شباهت‌های فیزیکی، اشتراکات فرهنگی (مانند آداب و رسوم)، یا هر دو باشد. همچنین، خاطرات مشترک تاریخی، مانند تجربیات استعماری یا مهاجرت، می‌تواند در شکل‌گیری این باور ذهنی نقش داشته باشد. نکته حائز اهمیت از نظر وبر این است که وجود رابطه خونی واقعی و عینی بین اعضای گروه لزوماً ضروری نیست. آنچه قومیت را شکل می‌دهد، باور جمعی به یک نیای مشترک است، حتی اگر این باور مبتنی بر تخیل باشد. این باور با تکیه بر شباهت‌های فرهنگی، فیزیکی، یا خاطرات جمعی مشترک، به طور مداوم تقویت و بازتأیید می‌شود. وبر قومیت را پدیده‌ای دوگانه می‌داند که نیازمند تخیل اجتماعی، افتخار و غرور برای شکل‌گیری است. قومیت از طریق فرآیندهای

جامعه‌پذیری، مانند آموزش و پرورش، در فرد نهادینه می‌شود و در سبک زندگی خاصی تجلی می‌یابد. موفقیت در این سبک زندگی، احترام اجتماعی را به همراه دارد و عضویت در گروه قومی، احساس غرور و افتخار را در فرد برمی‌انگیزد. وبر در تحلیل خود، قومیت را در کنار طبقه، منزلت و حزب قرار می‌دهد. او بر این باور است که تفاوت‌های نژادی و قومی، اگرچه در گذشته بر اساس تفاوت‌های زیستی و اجتماعی تعریف می‌شدند، اما ماهیت آن‌ها در واقع اجتماعی است، نه طبیعی. از نظر وبر، هویت قومی بر پایه باور ذهنی به تبار مشترک شکل می‌گیرد که این باور می‌تواند ناشی از تشابهات جسمی، رسوم، پوشاک، خوراک، مسکن، و حتی تقسیم کار بین زن و مرد در یک گروه قومی باشد. علاوه بر ویژگی‌های جسمانی و فرهنگی، دریافت‌های ذهنی افراد از این جنبه‌ها نیز در شکل‌گیری هویت قومی اهمیت بسزایی دارد. قومیت به خودی خود منجر به شکل‌گیری گروه نمی‌شود، اما فرآیند آن را تسهیل می‌بخشد.

وبر نقش تاریخ را در شکل‌گیری تصورات مربوط به نژاد و قومیت بسیار پررنگ می‌داند. او گروه‌های قومی را دارای خاطرات مشترک، دلبستگی به سرزمین و سنت‌های خاص می‌بیند. وبر همچنین به نقش دین در پیوند با قومیت توجه ویژه‌ای دارد. او دین را به عنوان عاملی مشروعیت‌بخش برای تمایز گروه‌های اقلیت از اکثریت (مانند مورد یهودیان اروپایی) معرفی می‌کند. از سوی دیگر، او معتقد است که موقعیت گروه‌های نژادی یا قومی بر گرایش‌های دینی آن‌ها تأثیر می‌گذارد، همانطور که در سایر گروه‌های منزلتی مشاهده می‌شود. در نهایت، نظریه ماکس وبر در خصوص قومیت، با تأکید بر باورهای مشترک، حافظه تاریخی، و ساختارهای اجتماعی، چارچوبی جامع و پایدار برای درک روابط پیچیده قومی در جوامع انسانی فراهم می‌آورد (همان ۴۷-۴۹).

دیدگاه آنتونی گیدنز

درباره گیدنز

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس بریتانیایی در ۱۹۳۸ به دنیا آمد. در مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه کمبریج تحصیل کرد او اکنون مدیر مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن است. گیدنز یکی از مشاوران متنفذ نخست وزیر بریتانیا تونی بلر بوده است اگرچه او کارش را با انتقاد سرسختانه از نظریه کلان پارسونز آغاز کرد؛ اما به شکل طنزآمیزی به یکی از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان کلان دوران ما بدل شد. گیدنز معتقد است علوم اجتماعی نه تنها ما را از سرشت ماهیت جهان اجتماعی آگاه می‌کنند بلکه کمک می‌کنند تا آن را بسازیم. آیا جز این است که امروزه بسیاری از ما آرای جامعه‌شناسان و اقتصاددانان را می‌خوانیم و با آنها آشناییم و گاهی این آراء نحوه تفکر و عمل ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟

نظریه جامعه‌شناسانه گیدنز

از دیدگاه گیدنز در علم جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، یک دسته‌بندی اساسی وجود دارد که بر اساس آن، دو رویکرد اصلی در تحلیل اجتماعی شناخته می‌شود: رویکرد عامل‌محور و رویکرد ساختارمحور. رویکرد عامل‌محور بر این باور است که افراد، با نیت‌ها، اهداف، ارزش‌ها و باورهای خود، به عنوان عوامل اصلی شکل‌دهنده حیات اجتماعی عمل می‌کنند. در مقابل، رویکرد ساختارمحور بر اهمیت فرآیندهایی مانند سازمان‌یافتگی اجتماعات و نابرابری‌های طبقاتی تأکید دارد و زندگی فردی و اجتماعی را به صورت نتیجه‌ای از ساختارهای اجتماعی تبیین می‌کند. نمونه‌هایی از رویکردهای عامل‌محور شامل نظریه‌های کنش متقابل نمادین و نظریه مبادله هستند که بیشتر بر نقش فرد و کنش‌های افراد در ساخت و تفسیر واقعیت‌های اجتماعی تمرکز دارند. در طرف مقابل، رویکردهای ساختارگرایانه مانند ساختارگرایی آمریکایی و فرانسوی، مارکسیسم و نظریه کارکردگرایی نمونه‌هایی هستند که بر تأثیر ساختارهای اجتماعی مانند نهادها، قدرت و بی‌عدالتی تأکید دارند. برای مثال، نظریه بلو و لووی اشتراوس، مارکسیسم و کارکردگرایی به عنوان نمایندگان این رویکردها شناخته می‌شوند. انشقاق میان رویکردهای عاملیت‌محور و ساختارمحور، نشان‌دهنده اختلاف دیرپایی بر سر این

است که آیا زندگی اجتماعی و تاریخ نتیجه تصمیمات و خلاقیت‌های انسان‌هاست، یا اینکه قوانین و فرآیندهای اجتماعی، مستقل از آزادی و اراده انسان‌ها، اعمال می‌شوند. گیدنز معتقد است که برداشت جامعه‌شناسان از مفهوم عاملیت و ساختار، تحت تأثیر دیدگاه‌های گسترده‌تر اجتماعی، تاریخی و تجربی آنان شکل می‌گیرد. به عقیده گیدنز، نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک و معاصر، که از رویکردهای یک‌جانبه و تک‌بعدی مانند کنش‌محوری یا ساختارگرایی پرهیز کرده‌اند، رابطه میان فرد و جامعه را به عنوان فرایندی تعاملی و تأثیرگذار متقابل در نظر می‌گیرند. بدین معنا که، انسان‌های اجتماعی و فرهنگ را می‌سازد، اما این نهادها و فرهنگ‌ها به نوبه خود، رفتار انسان را محدود و شکل می‌دهند. چنین دیدگاه‌هایی، با چالش‌هایی روبه‌رو هستند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: اول، تعارض میان نقش خلاقیت فرد و محدودیت‌هایی که ساختارهای اجتماعی برای او تعیین می‌کنند، و دوم، تفسیر روشن‌تر و کامل‌تری از رابطه تکاملی و تأثیر متقابل میان فرد و ساختار فراهم آوردن است. گیدنز با به کارگیری مفهوم دوگانگی ساختار برآن است تا دیدگاه دوگانه خود به عمل اجتماعی را نمایان سازد. ساختارهای اجتماعی هم وسیله کنش و هم توسط کنش اجتماعی بازتولید می‌شوند (سیدمن، ۱۴۰۲: ۱۹۰).

گیدنز مفهوم بازاندیشی را نه تنها بخش کلیدی نظریه کنش و کنش‌گر انسانی‌اش قرار داده بلکه جزئی کلیدی از نظریه ساخت‌یابی صورتی‌اش نیز است (Giddens, 1985: 68) در واقع گیدنز معتقد است که فرایند بازاندیشی، نه تنها در سطح نهادی و بین فردی از ویژگی‌های مدرنیته است، بلکه تعامل و بازخورد مداوم بین این دو سطح نیز جزء لاینفک آن محسوب می‌شود. دانش تخصصی تولید شده توسط نهادها، هم در عملکرد خود نهادها و هم در رفتارهای افراد جامعه به کار گرفته می‌شود و بر آنها تأثیر می‌گذارد.

قومیت و نژاد از دیدگاه گیدنز

نظرات اصلی گیدنز درباره قومیت و نژاد در کتاب جامعه‌شناسی وی آمده است. در ادامه نظراتی که آورده می‌شود تماماً از کتاب جامعه‌شناسی گیدنز استفاده شده است. در باب نژاد، گیدنز معتقد است که هیچ نژاد شسته‌رفته‌ای موجود نیست و تنها بخش خاصی از گوناگونی‌های جسمانی در نوع بشر دیده می‌شود. تفاوتی که در نوع شکل و شمایل گروه‌های انسانی دیده می‌شود تنها ناشی از آمیزش و تولید مثل است. گیدنز از مفهومی به اسم نژادسازی نام می‌برد که یادآور فرایندی است که در آن نحوه درک و تلقی از نژاد برای طبقه‌بندی افراد یا گروه‌های مردمی به کار می‌رود. از نظر تاریخی نژادسازی بدین معناست که به گروه‌های مشخصی از مردم را براساس خصوصیات جسمانی طبیعی که دارند برچسب زیست‌شناختی زده شود. همچنین گیدنز به موضوع تعصب در کنار نژاد نیز توجه دارد که قدمت آن را از نژاد نیز بالاتر می‌داند. گیدنز تعصب را عقاید و ایستارهایی می‌داند که اعضای یک گروه نسبت به اعضای گروه دیگر دارند. وی می‌گوید تعصب‌ها غالباً در باورهای کلیشه‌ای ریشه دارند و باورهای کلیشه‌ای را تعاریف خشک و غیرقابل انعطاف از گروه خاصی از مردم تعریف می‌کند. گیدنز با تکمیل تعریف خود از نژاد، به سراغ مفهوم نژادپرستی می‌رود و منظور خود را از آن اینگونه بیان می‌کند که نژادپرستی تعصبی که پایه و اساس آن بر تمایز نهادن بر جسم است که به لحاظ اجتماعی اهمیت دارد. وی از نژادپرستی قدیم و نژادپرستی جدید نیز سخن گفته است. از نظر او نژادپرستی قدیم مبتنی بر تفاوت‌های زیست‌شناسانه و جسمانی بوده که امروزه از اعتبار ساقط شده و به ندرت از آن صحبت می‌شود. نژادپرستی جدید مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگی بوده و در آن با توسل به تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های معینی حذف و طرد می‌شوند.

برای بهتر روشن شدن مبحث نژاد در دیدگاه گیدنز باید قومیت را نیز تعریف کنیم. گیدنز معتقد است قومیت مردم را متمایز می‌کند؛ اما نه از نظر زیست‌شناختی بلکه از جنبه‌های فرهنگی و نگرش‌هایی که از فرهنگ در میان گروهی رایج است. این تمایز نوعی رابطه دو طرفه بین اعضای گروه قومی و سایر اعضای اجتماعی ایجاد می‌کند که

در آن هریک از این‌ها به چشم دیگری به یکدیگر نظر می‌کنند. از جمله ویژگی‌هایی که گیدنز برای تشخیص گروه‌های قومی نام می‌برد عبارت‌اند از زبان، تاریخ یا اجداد که می‌توان خیالی یا واقعی باشد، دین و شیوه‌های پوشاک و آرایش. وی به نکته مهمی اشاره می‌کند که در تفاوت‌های قومی بسیار مهم تلقی می‌شود و آن این است که این تفاوت‌ها تماماً آموختنی هستند. به عبارت دیگر عناصر فطری و مادرزادی در قومیت جایگاهی ندارد. از این نظر قومیت را صرفاً پدیده‌ای اجتماعی دانسته که در طول زمان و به تدریج تولید و بازتولید می‌شود. همچنین قومیت در نزد بسیاری محور هویت فردی و گروهی بوده و می‌تواند رشته پیوند مهمی با گذشته برقرار کند و غالباً از طریق عمل به سنت‌های فرهنگی زنده و پویا نگه‌داشته می‌شود.

گیدنز با طرح مفاهیم قوم‌مداری، انسداد گروه و تخصیص منابع تبیین‌های جامعه‌شناختی در زمینه تعارض‌های قومی را طرح می‌کند. از نظر وی قوم‌مداری را نوعی بدگمانی به غیرخودی‌ها دانسته که با گرایش ارزیابی فرهنگ دیگران با فرهنگ خود حاصل می‌شود. همه فرهنگ‌ها تا اندازه‌ای دارای قوم‌مداری‌اند. در این فرهنگ‌ها غیرخودی‌های انسان‌هایی بیگانه و نامتمدن و یا افرادی که به لحاظ اخلاقی و ذهنی در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارند، تلقی می‌شوند. گیدنز معتقد است قوم‌مداری با انسداد گروه ملازم است. انسداد خود فرایندی است که در آن مرزهای جداکننده بین افراد گروه‌های قومی و دیگران حفظ می‌شود. این حفظ مرزها توسط روش‌های حذف یا طرد انجام می‌شود. محدود یا ممنوع کردن ازدواج بین گروه‌ها، محدود ساختن تماس اجتماعی یا روابط اقتصادی و جدایی فیزیکی گروه‌ها از جمله آن است.

از نظر گیدنز زمانی انسداد گروه با تخصیص منابع همراه می‌شود که یک گروه قومی با اشغال موضع قدرت دیگری و تسلط بر آن در توزیع ثروت و کالاهای مادی نابرابری ایجاد کند. وی معتقد است شدیدترین ستیزه‌هایی که میان گروه‌های قومی صورت می‌گیرد نشان از نابرابری در ثروت، قدرت یا منزلت اجتماعی است.

گیدنز با مشاهده تعارضات قومی راه‌حلهایی را در جهت ادغام قومی ارائه داده است که در جوامع چند قومیتی در حل چالش‌ها کمک می‌کند. وی از سه مدل ادغام قومی یاد کرده که عبارت‌اند از همانند شدن که به معنای دست کشیدن مهاجران از آداب و رسوم و کارکردهای اولیه خود و رفتار براساس ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت است. مدل دوم کوره ذوب است؛ یعنی به جای از بین رفت سنت مهاجران به نفع سنت‌های غالب، آمیزشی میان سنت غالب و سنت مهاجران صورت گیرد تا یک الگوی فرهنگی جدید و تحول‌یافته ایجاد شود. مدل سوم کثرت‌گرایی فرهنگی است که در آن جامعه‌ای متکثر راستینی شکل می‌گیرد که اعتبار و اهمیت مساوی برای خرده فرهنگ‌های متعدد و متفاوت به رسمیت شناخته می‌شود.

از نظر گیدنز تنوع قومی خود می‌تواند غنای زیادی به جوامع بدهد و کشورهای چند قومیتی معمولاً محیط‌هایی سرزنده و پویایی هستند؛ اما اینگونه محیط‌ها و کشورها شکننده نیز هستند. خصوصاً در زمانی که آشوب داخلی یا تهدید خارجی وجود داشته باشد.

نتیجه

مفاهیم هویت، قومیت و نژاد، سه مقوله بنیادین در مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناسی هستند که اگرچه گاه به صورت مترادف به کار می‌روند، اما هر یک معنا و کارکرد خاص خود را دارند. هویت به عنوان سازه‌ای اجتماعی، بازتابی از خودآگاهی فرد و احساس تعلق به گروه‌ها و نقش‌های اجتماعی است که در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد و دستخوش تغییر می‌شود. قومیت بیش از آن‌که مبتنی بر ویژگی‌های زیستی باشد، بر اشتراکات فرهنگی، تاریخی و زبانی استوار است و اغلب محور هویت جمعی و احساس تعلق گروهی قرار می‌گیرد. در مقابل، نژاد گرچه در گذشته مبتنی بر ویژگی‌های جسمانی و زیستی بود، اما امروزه بیشتر به عنوان یک برساخته اجتماعی و ابزار تبعیض و سلطه بررسی می‌شود.

از میان جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر، آنتونی گیدنز با رویکردی تلفیقی و بازاندیشانه به این مفاهیم پرداخته است. او نژاد و قومیت را نه مفاهیمی زیستی یا ثابت، بلکه پدیده‌هایی اجتماعی و آموختنی می‌داند که در تعامل میان ساختارها و عاملیت شکل می‌گیرند. گیدنز با مفاهیمی چون نژادسازی، تعصب، قوم‌مداری، انسداد گروهی و تخصیص نابرابر منابع، فرآیندهای تبعیض‌آمیز را تحلیل می‌کند و در کنار آن، راه‌حل‌هایی چون همانند شدن، کوره ذوب فرهنگی و کثرت‌گرایی را برای کاهش تعارضات قومی ارائه می‌دهد.

دیدگاه آنتونی گیدنز با ارائه تحلیلی تلفیقی از عاملیت و ساختار، امکان درک چندسطحی و پویای این مفاهیم را فراهم می‌سازد. او با تأکید بر نقش بازاندیشی در مدرنیته، نژاد و قومیت را به عنوان پدیده‌هایی اجتماعی و متحول در تعامل با ساختارهای قدرت تحلیل می‌کند. طرح مفاهیمی چون نژادسازی، قوم‌مداری، انسداد گروهی و نابرابری در تخصیص منابع، چارچوبی تحلیلی برای تبیین پویایی‌های تعارض قومی و نژادی فراهم می‌آورد. پیشنهادهای گیدنز برای ادغام قومی نیز بر محور پذیرش تنوع فرهنگی و پرهیز از یکسان‌سازی مبتنی است. بنابراین، فهم دقیق و جامعه‌شناختی از هویت، قومیت و نژاد مستلزم عبور از تبیین‌های ذات‌گرایانه و ورود به عرصه تحلیل‌های برساخت‌گرایانه و نقادانه است. چنین رویکردی می‌تواند زمینه‌ساز سیاست‌گذاری‌های عادلانه‌تر و طراحی راهبردهایی در راستای تقویت انسجام اجتماعی، کاهش تعارضات قومی و برقراری برابری فرهنگی در جوامع چندقومیتی باشد. در مجموع، این نوشتار نشان می‌دهد که هویت‌های قومی و نژادی نه تنها برساخته‌اند، بلکه به شدت متأثر از زمینه‌های تاریخی، ساختارهای قدرت و فرآیندهای فرهنگی‌اند. فهم این پیچیدگی‌ها برای دستیابی به عدالت اجتماعی، کاهش تبعیض و تقویت انسجام اجتماعی ضروری است.

منابع

- ابرکرامی، نیکولاس. (۱۳۹۶) *درآمدی بر جامعه‌شناسی*. ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

- بیتس، دانیل و پلاگ، فرد. (۱۳۹۲) *انسان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- رایس، فیلیپ. (۱۴۰۰) *رشد انسان؛ روانشناسی رشد از تولد تا مرگ*. ترجمه مهشید فروغان، تهران: انتشارات ارجمند.
- ریویر، کلود. (۱۴۰۰) *درآمدی بر انسان‌شناسی*. ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشرنی.
- سیدمن، استیون. (۱۴۰۲) *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*. ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشرنی.
- فیوشت، اینیر و ریستا، پل. (۱۳۹۷) *جامعه‌شناسی دین؛ رویکردهای کلاسیک و معاصر*. ترجمه اکبر احمدی، تهران: انتشارات تمدن علمی.
- کرین، ویلیام. (۱۴۰۱) *نظریه‌های رشد؛ مفاهیم و کاربردها*، مترجمان غلامرضا خوی‌نژاد و علیرضا رجایی، تهران: انتشارات رشد.
- کوئن، بروس. (۱۳۸۰) *مبانی جامعه‌شناسی*. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۹) *جامعه‌شناسی*. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشرنی.
- مالشویچ، سینیشا. (۱۳۹۹) *جامعه‌شناسی قومیت*. ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: انتشارات سیزان.

- Giddens, A. (۱۹۸۴). *The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration*. University of California Press.
- Giddens, A. (۱۹۹۱). *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Stanford University Press.
- Giddens, A. (۱۹۸۵). *A Contemporary Critique of Historical Materialism*, University of California Press.
- Fredrickson, G. (۲۰۰۳). *Racism: A Short History*. Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Wieviorka, Michel. (۱۹۹۵). *The Arena of Racism*. Translated by Chris Turner. London: Sage Publications Ltd.